

مدرسه علمیه حضرت نرگس علیها السلام جهرم - فارس

مختصری در مورد کتاب و نویسنده کتاب

- شهید آیت الله سیدمحمدباقر---> فرزند سیدحیدر صدر---> فرزند سید اسماعیل صدر(نابغه علم و ادب و ستاره درخشان آسمان فضیلت و تقوا)
- محل تولد---> کاظمین
- خواهر---> بنت الهدی
- اساتید---> برادر بزرگتر ایشان/ آیت الله خویی و...
- (هر روز به قدر پنج طلبه پرکار درس می خواندم)

- نام کتاب: دروس فی علم الاصول (حلقه اولی)
- مجموعه سه جلدی اصول به نام: حلقات شهید صدر (حلقه اولی، حلقه ثانی، حلقه ثالث)
- ویژگی های حلقات: هر جلد شامل یک دوره کامل علم اصول است/ ساختاربندی علم اصول به شیوه نوین و آموزشی/ طرح مسائل نو در حلقات و...

علم اصول جزء علوم اصلی و ابتدایی که شریعت بنیان گذاری کرده باشد، نیست!

علوم ما در عصر ائمه سه تا بودند:

۱– علم تفسیر که به دنبال فهم کلام حق تعالی بودند

۲– علم کلام که به دنبال تبیین و به دست آوردن و تقویت و دلیل سازی برای منظومه ای که اسلام به عنوان هستی شناسی خود ارائه می کند

۳– علم حدیث که در دامن آن علم فقه هم متولد شد و به دنبال روش زندگی و باید و نبایدها نسبت به اعمال انسان ها هستند

بنابراین:

جایگاه علم اصول: یک جایگاه اصیل نیست بلکه بر اساس یک نیاز تاریخی شکل گرفته است:

وقتی دوران عصر نص(معصومین) تمام شد، به خاطر وجود نص های متعارض و مسائل جدید که در نص وارد شده بود، نیاز به این که یک انسان خبره در این مسائل حدیثی نظر بدهد زیاد شد. البته ابتدا نظر به صورت فتوای مستقل نبود و خود روایت را مطرح می کردند

به مرور و با فاصله گرفتن از عصر نص (اهل سنت بیشتر این نیاز را احساس کرد)، نیاز به قواعد کلی احساس شد که بتوانند با استفاده از اون قواعد، فتوا و نظر شارع را به دست بیاورند و کم کم به صورت قواعد ابتدایی علم فقه جدا شد. و از زمان امام جواد ع تا اوایل غیبت صغری، شیعه این نیاز را بیشتر احساس کرده و این قواعد را جدا کرده و به صورت یک کتاب مستقل ارائه کردند

علم اصول:

به دنبال قاعده مند کردن و روش مند کردن فهم متون دینی است(علم اصول علمی است که به دنبال روش فهم حکم شرعی واقعی و ظاهری چه با مبادی و چه در مرحله تعارض و به دست آوردن حکم شرعی است)

به عبارت دیگر:

علم اصول؛ متد فهم دین است

و

علم فقه ما عمدتا بر اساس روایات است

درس اول

انسان پس از ایمان به خدا و پذیرفتن اسلام

باید آنگونه که دین از او می خواهد عمل کند

بنابراین

لازم است تکلیفش را از منظر دین بداند و وظیفه اش را در هر رویدادی بشناسد

چنان چه همه احکام دین برای همه مردم کاملاً روشن بود

هر کس به راحتی وظیفه خود را می دانست و نیازی به بحث علمی نبود

اما

- دوری از دوران تشریع
- پدید آمدن مسائل نوظهور و جدید در زندگی
- وجود روایات جعلی بسیار و...

باعث ابهام و پیچیدگی بسیار در فهم دین شده است

وجود علمی که این ابهامات را رفع کند و وظیفه انسان را در هر رویدادی با بیان دلیل معین کند، ضروری است

تعریف علم فقه

وظایف شرعی انسان(تکالیف شرعی انسان در همه امور زندگی) را با بیان استدلالی مشخص می کند

به عبارت ساده تر

عملیات استنباط حکم شرعی

فقیه برای اینکه بداند رفتار هر مسلمان در مسائل مختلف چگونه باید باشد، از دو راه می تواند استفاده کند

۱– راه اول آن است که حکم شرعی را(به کمک آیات و روایات) پیدا کرده، و بر اساس آن، وظیفه عملی او را مشخص کند(مثلا به کمک آیه اقم الصلاه، وجوب نماز را به دست آورده و وظیفه عملی شخص که انجام نماز است را مشخص می کند) (ادله محرزه)

۲– دوم راهی است که در صورت پیدا نکردن حکم شرعی باید طی کند، مثلا نمی داند استعمال دخانیات چه حکمی دارد آیا حرام است یا خیر؟

در این مسائل، شک در حکم شرعی وجود دارد---->بنابراین فقیه به سراغ ادله ی دیگری می رود که آن ها مستقیماً وظیفه عملی شخص را مشخص می کنند نه این که حکم الهی (وجوب، حرمت و...) را بیان کند (اصول عملیه)

دو دسته عناصر در مسیر استنباط حکم شرعی دخالت دارند

۱–عناصر خاص

عناصری که تنها در استنباط یک مسئله شرعی به کار می رود و در مسئله دیگر، به جای آن از عنصر خاص دیگری استفاده می شود، (مانند معنای کلمات و الفاظ موردِ استفاده در آیات و روایات،) مانند معنای کلمه (صعیداً: خاک پاک) که فقط در باب تیمم استفاده می شود

۲–عناصر مشترک

قواعد کلی و عمومی هستند که برای استنباط احکام فراوان و گوناگون در سراسر فقه به کار می رود
مانند اینکه: صیغه امر برای وجوب است/ صیغه نهی برای حرمت است/ظهور الفاظ حجت هستند/ خبر ثقه حجت است ...

وظیفه علم اصول: مشخص کردن قواعد و قوانین مشترک است

تعریف علم اصول

علم به عناصر مشترک در فرآیند استنباط احکام شرعی

نمونه های استنباط احکام شرعی

فقیه با سه پرسش روبرو می شود:

۱– آیا بر روزه دار حرام است که در آب فرو رود؟

۲– آیا خمس ارثی که از پدر به انسان می رسد، واجب است؟

۳– آیا خنده صدا دار نماز را باطل می کند؟

برای کشف حکم در این مسائل——> فقیه به سراغ منابع استنباط احکام می رود(قرآن و سنت)

در پاسخ به پرسش اول، به روایت یعقوب به شعیب از امام صادق ع برمی خورد که می فرماید: لایرتمس المحرم فی الماء و لاالصائم؛ نه شخص محرم در آب فرود رود و نه روزه دار

- در نزد عرف مردم، این جمله با این ترکیب خاص--—> دلالت بر حرمت دارد
- راوی این حدیث، یعقوب بن شعیب ثقه و مورد اعتماد است--—> سخن او حجت و مورد قبول است

طبق این دو مقدمه، فرو رفتن(ارتماس) شخص روزه دار در آب، حرام است

(حکم حرمت فرو رفتن در آب برای شخص روزه دار ثابت شد)

در پاسخ به پرسش دوم، به روایت علی بن مهزیار می رسد که در این روایت آمده است: ان الخمس ثابت فی المیراث الذی لایحتسب من غیر أب و لاابن؛ ارثی که برخلاف انتظار از کسی غیر از پدر و پسر به انسان برسد، خمس دارد:

- در نزد **عرف مردم**، این جمله با این ترکیب خاص <—— دلالت دارد بر اینکه شارع بر ارثی که از پدر به پسر می رسد، خمس قرار نداده
- **راوی** این حدیث، علی بن مهزیار ثقه و مورد اعتماد است <—— سخن او حجت و مورد قبول است

طبق این دو مقدمه، خمس ارثی که از پدر به شخص می رسد، واجب نیست

(حکم عدم وجوب خمس ارث پدر ثابت شد)

در پاسخ به پرسش سوم، به روایتی از زراره از امام صادق ع برمی خورد که می فرماید: القهقه لاتنقض الوضو و تنقض الصلاه؛ خنده صدادار وضو را نمی شکند ولی نماز را می شکند:

در نزد عرف مردم، معنای شکستن——> باطل شدن نماز است

- راوی این حدیث، زراره ثقه و مورد اعتماد است——> سخن او حجت و مورد قبول است

طبق این دو مقدمه، خنده صدادار باعث بطلان نماز می شود

(حکم بطلان نماز به واسطه خنده صدادار ثابت شد)

عناصر خاص:

–روایت هایی که در هر مسئله خاص مورد استفاده فقیه قرار گرفت

–کلمات و الفاظی که در روایت مورد نظر وجود دارد

–شخص راوی

عناصر مشترک:

- **حجیت ظهور عرفی الفاظ (به این معنا که عرف مردم از هر لفظی یک معنایی را برداشت می کند که همان معنا معتبر و مورد قبول است)**
- **حجیت خبر ثقه (به این معنا که خبر و روایت شخص مورد اعتماد و عادل، معتبر و مورد قبول است)**

هر علمی معمولا موضوعی دارد که محور و مدار همه بحث های آن علم است و از ویژگی ها، حالات و قوانین کلی مربوط به آن موضوع پرده برمی دارد؛ مثال:

موضوع علم فیزیک——> طبیعت

موضوع علم نحو——> کلمه

موضوع علم طب——> بدن انسان

موضوع علم اصول

ادله مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی

درس دوم

شباهت و تفاوت علم اصول با علم منطق

علم منطق---> علم اندیشیدن به طور مطلق است(در هر علمی، نظام و قواعد تفکر صحیح و درست اندیشیدن را عرضه می کند)

علم اصول---> علم درست اندیشیدن را در تفکر فقهی(و در استنباط احکام شرعی) می آموزد

---> علم اصول، منطق علم فقه است زیرا رابطه اصول با فقه، همانند رابطه منطق با تفکر عام بشری است

در واقع علم اصول---> با وضع کردن یکسری روش های کلی و ارائه عناصر مشترک استنباط، به ما می آموزد که چگونه **حکم بطلان** وضو با آب نجس را فقیه به دست آورد ،یا **حکم استحباب** نماز عیدفطر، یا **حکم حرمت** فرو بردن سر در آب برای روزه دار و...

اهمیت علم اصول در عملیات استنباط

بدون علم اصول، انسان در علم فقه با انبوهی از روایات و ادله پراکنده روبروست که نمی تواند آن ها را به کار گیرد و در استنباط حکم شرعی از آن ها استفاده کند؛ مانند کسی که ابزار نجاری دارد، ولی از فن نجاری و روش به کارگیری این ابزار بی بهره است

اهمیت علم اصول در عملیات استنباط

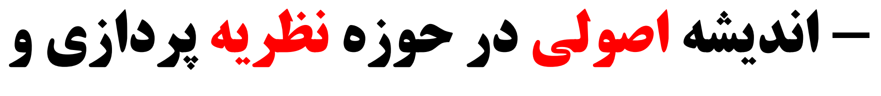
بدون علم اصول، انسان در علم فقه با انبوهی از روایات و ادله پراکنده روبروست که نمی تواند آن ها را به کار گیرد و در استنباط حکم شرعی از آن ها استفاده کند؛ مانند کسی که ابزار نجاری دارد، ولی از فن نجاری و روش به کارگیری این ابزار بی بهره است———> علم اصول در عملیات استنباط برای ارائه عناصر مشترک و نحوه استدلال به آیات و روایات لازم و ضروری است

نکته: علاوه بر عناصر مشترک، وجود عناصر خاص نیز در عملیات استنباط احکام شرعی لازم و ضروری است

پس از آن که مجتهد با کمک علم اصول، قواعد و عناصر مشترک را مشخص کرد، باید این عناصر مشترک و نظریه های کلی را بر عناصر خاص تطبیق دهد که خود نیازمند تلاش و کوشش بسیار است مثل اینکه متن روایت را به دقت موشکافی و بررسی کند، قرائن و شواهد روایت را به دقت مطالعه کند تا بتواند با اطمینان آن نظریه کلی اصولی را بر آن تطبیق دهد

رابطه علم اصول و فقه مانند
رابطه نظریه و تطبیق

تعامل میان اندیشه اصولی و اندیشه فقهی



– اندیشه **اصولی** در حوزه **نظریه** پردازی و اندیشه **فقهی** در عرصه **تطبیق** بر یکدیگر اثرگذارند.

- از یک سو گسترش بحث های فقهی(تطبیقی)، بحث های اصولی (نظریه پردازی) را به پیش می راند(۱) و از سوی دیگر، دقت در نظریات اصولی، بر مرحله تطبیق(اندیشه فقهی) اثر می گذارد(۲)

- (۱)به این صورت که: بحث های تطبیقی(اندیشه فقهی) مشکلاتی را بر مباحث نظریه پردازی(اندیشه اصولی) عرضه می کند و آن را وامی دارد که قواعد و نظریات کلی برای حل آن ها وضع کند
- (۲) به این صورت که: هر چه نظریات(قواعد اصولی) فراوان تر و دقیق تر باشد، تطبیق آن به دقت بیشتر و فهم عمیق تر نیاز دارد

زمان شکوفایی نسبی علم اصول در حوزه فقه سنی(اهل سنت)، قبل از رشد و شکوفایی آن در حوزه فقه شیعه بوده است

دلیل

مکتب سنی، رحلت پیامبر اکرم ص را پایان عصر نص و حضور معصوم می پنداشتند

اما

امامیه (شیعه) امام را امتداد وجود پیامبر می داند به همین جهت فقهای امامیه با وجود حضور امام معصوم، در استنباط احکام شرعی چندان مشکلی نداشتند تا نیازمند وضع علم اصول باشند.

بنابراین:

پس از آغاز غیبت، و پایان یافتن عصر نص نزد امامیه، تفکر اصولی آنان شکوفا شد و به بررسی قواعد کلی و عناصر مشترک روی آوردند



سوال: حکم شرعی استنباط چیست؟
آیا شارع اجازه استنباط کردن احکام را داده است؟ تا برای تعیین و بررسی قواعد کلی استنباط، به علم اصول نیاز باشد؟

جواب: بلی جایز است،
چون انسان از آن رو که پیرو دین است، برای پیروی از دین، باید تکالیف خویش را بداند و از آن جا که بسیاری از احکام دین آن قدر روشن نیست، بنابراین نیازمند استدلال و دلیل است
بنابراین: عاقلانه نیست که استنباط یا همان تعیین وظیفه عملی انسان به کمک استدلال حرام باشد

بررسی معنای اجتهاد در طول تاریخ

معنای لغوی اجتهاد

از ریشه جهد/ به کار گرفتن توان خود برای انجام کاری

معنای اصطلاحی اجتهاد نزد اهل سنت

فقیه هر گاه بخواهد حکم شرعی را به دست آورد و نصی در کتاب و سنت بر آن نیابد، به جای نص، به اجتهاد روی می آورد

اجتهاد ممنوع و مذموم

کلمه اجتهاد به این معنا از زمان ائمه ع تا قرن هفتم برای بیان این مفهوم به کار می رفته است

بنابراین

روایاتی از ائمه ع به دست ما رسیده است که اجتهاد را نکوهش کرده که در واقع مراد آن ها همین قاعده و اصل فقهی است که فکر و نظر شخص فقیه، به عنوان یکی از منابع احکام شرعی شمرده می شود

فقهای شیعه نیز در کتب خود این قاعده فقهی را نکوهش کرده و آن را مردود می دانند از جمله:

شیخ صدوق / شیخ مفید / سید مرتضی / ابن ادریس و....

دگرگونی معنای اجتهاد

در قرن هفتم معنای کلمه اجتهاد در اصطلاح فقهای شیعه دگرگون شد

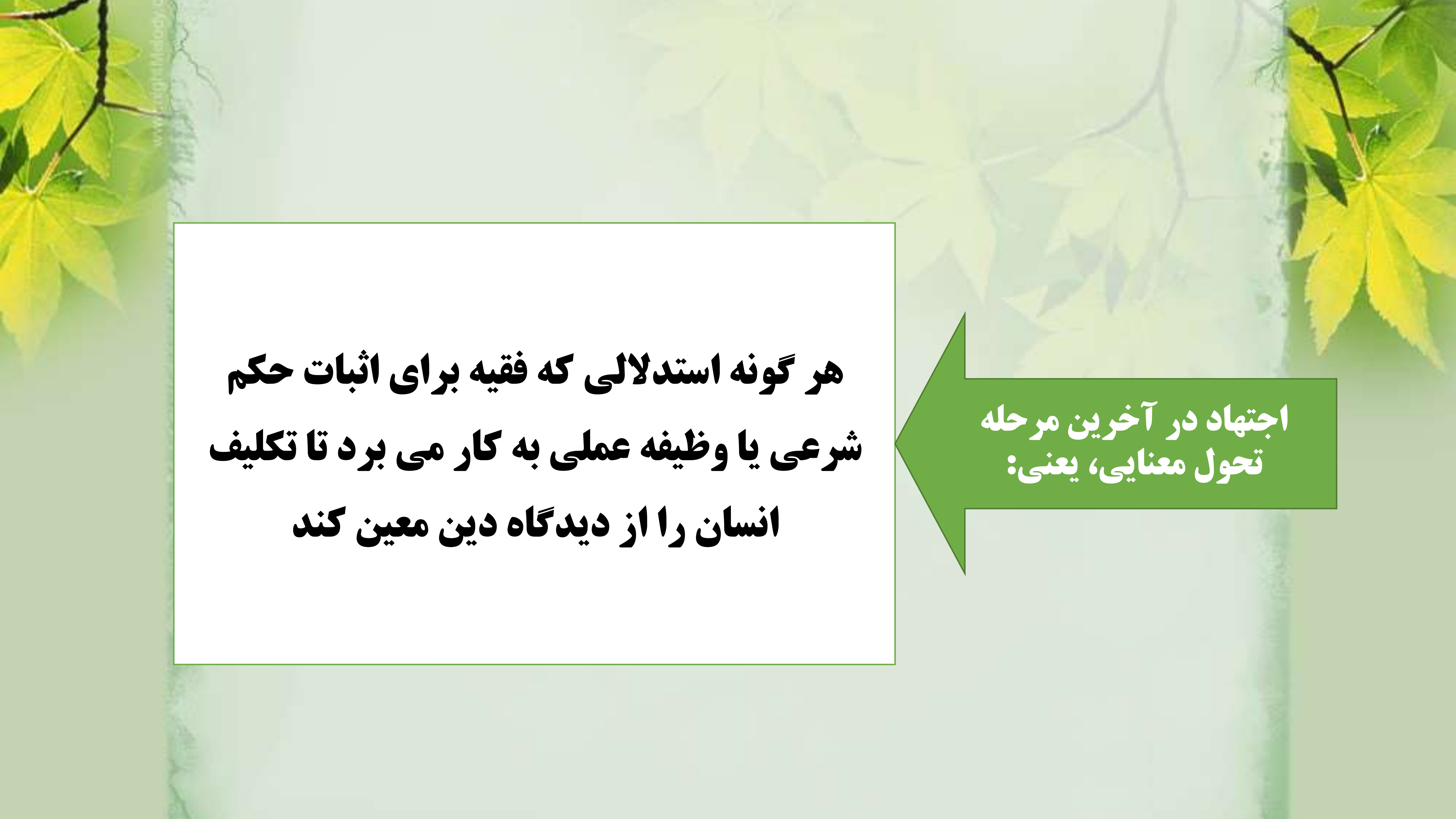
اجتهاد مقبول

اجتهاد در اصطلاح فقها، به معنای به کارگیری نهایت تلاش و کوشش برای استخراج احکام شرعی است

تفاوت اجتهاد مقبول و اجتهاد مذموم

۱– اجتهاد مذموم به عنوان دلیل و منبع استنباط احکام شرعی(همانند آیات و روایات) در اختیار فقیه قرار داشت اما
اجتهاد مقبول به عنوان منبع استنباط احکام نیست بلکه عملیات استنباط و استخراج حکم از منابع (آیات و روایات) است

۲– تفاوت این دو معنا(اجتهاد مذموم و اجتهاد مقبول) تفاوتی ذاتی و اساسی است؛ زیرا بر پایه اصطلاح اول، بر فقیه است که در صورت نبود دلیلی از کتاب و سنت، بر اساس نظر و فهم شخصی و ذوق خاص خود حکم را استنباط کند!
اما
اصطلاح جدید به فقیه چنین اجازه ای را نمی دهد بلکه تلاش برای استنباط حکم از منابع(قرآن و روایات) آن است


اجتهاد در آخرین مرحله
تحول معنایی، یعنی:
هر گونه استدلالی که فقیه برای اثبات حکم
شرعی یا وظیفه عملی به کار می برد تا تکلیف
انسان را از دیدگاه دین معین کند



علم اصول

بررسی عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی

حکم شرعی

قانونی که از سوی خداوند متعال برای نظم و سامان دهی به زندگی انسان صادر شده است(خواه در مورد کارهای انسان/ یا در مورد خود انسان/ یا چیزهایی که در زندگی او نقش دارد)

نکته

خطاب های شارع در کتاب و سنت، حکم شرعی نیستند بلکه حکم شرعی را نشان می دهند

اقسام حکم شرعی

حکم تکلیفی: به کارهای انسان تعلق می گیرد
به طور مستقیم به رفتار انسان در عرصه های گوناگون
زندگی فردی، عبادی، خانوادگی و اجتماعی جهت می دهد،
مانند: حرمت نوشیدن شراب، وجوب نماز، وجوب حج

حکم وضعی: مستقیماً به رفتار و کردار انسان مربوط نیست، اما وضعیت
خاصی را ایجاد می کند که تأثیر غیرمستقیم بر رفتار انسان دارد
مانند: حکم زوجیت که به دنبال آن، نفقه بر مرد واجب می شود و تمکین زن از
مرد واجب می شود
حکم ملکیت که به دنبال آن، بر دیگران حرام است تصرف در آن ملک بدون
اجازه صاحب ملک

اقسام حکم تکلیفی

۱–وجوب: حکمی که با الزام، انسان را به کاری وادار می کند(وجوب نماز)

۲– استحباب: حکمی که بدون الزام، انسان را به کاری وادار می کند(استحباب غسل جمعه)

۳– حرمت: حکمی که با الزام، انسان را از کاری باز می دارد(حرمت زنا، حرمت رشوه)

۴– کراهت: حکمی که بدون الزام، انسان را از کاری باز می دارد(کراهت نوشیدن آب به صورت ایستاده در شب)

۵– اباحه: حکمی که مکلف در انجام و ترک آن آزاد است(اباحه نوشیدن آب، خوردن غذا، خوابیدن)

درس پنجم

مبانی استنباط احکام

۱– ادله محرزه

فقیه برای به دست آوردن حکم شرعی، از آیات و روایات کمک می گیرد

۲– اصول عملیه

در صورت عدم وجود دلیلی از آیات و روایات در یک مسئله شرعی، فقیه به کمک قواعد اصول عملی، وظیفه عملی انسان را نسبت به آن حکم شرعی مجهول بیان می کند(مانند اصل برائت)

تفاوت اصل عملی و ادله محرزه

ادله محرزه، **حکم شرعی واقعی** را نشان می دهد
اما **اصول عملی**، حکم شرعی واقعی را نشان نمی دهد و تنها **وظیفه عملی** شخص را در موردی که حکم واقعی آن معلوم نیست، مشخص می کند

حجیت قطع

عنصر مشترک میان ادله محرزه و اصول عملی

قطع---> یعنی روشن بودن یک قضیه به نحوی که هیچ شک و تردیدی در آن نباشد

حجت بودن قطع در دو امر خلاصه می شود

معذریت: اگر بنده با یقین به اینکه انجام کاری، نافرمانی مولا نیست مرتکب آن کار شود، ولی در واقع نافرمانی با مولا باشد---> مولا نمی تواند او را عقاب کند و بنده در انجام این کار، معذور است

منجزیت: هر گاه بنده با یقین به تکلیف به مولا، از انجام آن سرپیچی کند(تکلیف بر عهده شخص منجز بوده)---> مولا حق دارد او را عقاب کند

استنباط احکام شرعی در هیچ موردی از حجیت قطع بی نیاز نیست

چون فقیه در **روند استنباط حکم شرعی**(با کمک دلیل، یا اصل عملی) همواره به نتیجه ای می رسد و آن--->**قطع(علم)** به **وظیفه شرعی** است---> و این نتیجه تنها در صورتی اثر دارد که پیشاپیش **حجیت قطع** پذیرفته شده باشد

گستره حجیت قطع

حجیت قطع، هم به عنوان عنصر مشترک در استنباط حکم شرعی در **فقه** است
و هم شرط اساسی برای بحث در عناصر مشترک در **اصول**
چون هدف از بحث های شخص فقیه و شخص اصولی---> به دست آوردن **علم و قطع** به نتیجه فقهی و نتیجه اصولی است، و بدون پذیرش حجیت علم و قطع، بحث های آن ها پوچ و بیهوده است

دلیل حجیت قطع

قطع(علم و یقین)، از نظر عقل حجت(معتبر) است

عقل انسان حکم می کند که خداوند نسبت به تکالیف شرعی که انسان از آن ها آگاه است، بر انسان حق اطاعت کردن دارد--- > هر گاه انسان از این تکالیف آگاه شود باید آن را انجام دهد، و اگر کوتاهی کرده و انجام ندهد، مستحق عقاب است(بعد منجّزیت)

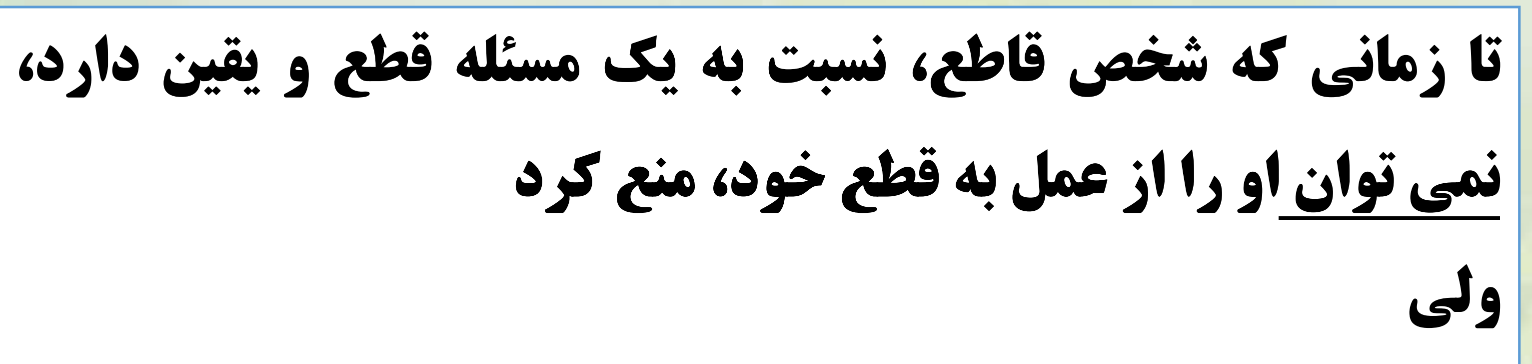
از طرف دیگر، عقل انسان حکم می کند اگر انسان قطع و یقین داشته باشد که تکلیف شرعی در یک مسئله به عهده او وجود ندارد(حق الطاعه برای خداوند در آن مسئله نیست)--- > اگر برخلاف تصور انسان، در آن مسئله تکلیف در واقع ثابت بوده، مولا حق مجازات او را ندارد(بعد معذّریت)



- جدایی حجیت از قطع محال است
- خود عقل، محال بودن جدایی حجیت از قطع را درک می کند
- هیچ کس حتی مولا هم نمی تواند حجیت را از قطع بگیرد
- چون حجیت لازم ذاتی قطع است

شبهه

در صورتی که یقین و قطعِ فرد قاطع، مطابق با واقع نباشد، مثلا فردی یقین دارد که فلان مایع پاک و حلال است و می خواهد آن را بنوشد، از طرفی پروردگار می بیند که او در خطاست، ولی چون ، حجیت قطع، ذاتی است، بنابراین شارع راهی ندارد که او را از خطا باز دارد و در واقع گویا خداوند راضی است که عبد در خطا باشد!



تا زمانی که شخص قاطع، نسبت به یک مسئله قطع و یقین دارد، نمی توان او را از عمل به قطع خود، منع کرد

ولی

باید راهی پیدا کرد و قطع او را از میان برد <--- در این صورت ، خود به خود، از عمل بازداشته می شود

بنابراین اگر قطع شخص قاطع، به هر دلیلی زائل شود و به تردید افتد، می توان او را منع کرد،

مثلا

به او بگوییم رنگ و بوی فلان مایع را ببین، اگر آب باشد که این گونه رنگ و بو را ندارد، در اینجا شخص کمی دچار تردید می شود و احتمال می دهد که آب نباشد در این مرحله می توان به او گفت که این مایع را ننوش چون خمر و حرام است



درس ششم

دلیلی که فقیه در استنباط حکم شرعی به آن استناد می کند

یا موجب علم به حکم شرعی می شود--->به سبب قطع و علم، حجت است

یا موجب علم به حکم شرعی نمی شود--->دلیل ناقص است--->در صورتی حجت و معتبر است که شارع آن را معتبر بداند

اقسام دلیل ناقص

۱– دلیل ناقصی که شارع به حجیت آن حکم کرده و دستور داده که در عملیات استنباط حکم شرعی به آن استناد شود---> در این صورت، این دلیل ناقص همانند دلیل قطعی، **حجت و معتبر است** مانند **خبر ثقه**

۲– دلیل ناقصی که <u>می دانیم</u> شارع آن را <u>حجت قرار نداده</u> است---> آن دلیل ناقص **حجت و معتبر نیست** و نمی توان در استنباط حکم شرعی از آن استفاده کرد مانند قیاس، خبر فاسق

۳– دلیل ناقصی که <u>معلوم نیست</u> شارع آن را حجت قرار داده است یا نه و دلیلی برای اثبات یا نفی حجیت آن در دست نیست---> آن دلیل ناقص **حجت و معتبر نیست**

قاعده کلی در خصوص ادله ناقص---> اصل کلی آن است که **ظن**(عدم علم)، **حجت نیست**، مگر ظنی که با دلیل قطعی از این اصل خارج شده باشد


اقسام دلیل محرز
۱- دلیل شرعی
۱-دلیل شرعی لفظی
۲-دلیل شرعی غیرلفظی
۲- دلیل عقلی

مباحث دلیل شرعی لفظی

۱–بحث دلالت دلیل شرعی
(بحث دلالی)

۲– بحث حجیت آن دلالت
(اثبات حجیت دلالت)

۳– بحث سندی
(اثبات صدور دلیل از شارع)



دلالت

همراهی بین تصور لفظ و تصور معنا و انتقال ذهن از یکی به دیگری

در واقع---> تصور لفظ سبب تصور معناست(در ذهن)

منشأ رابطه لفظ و معنا

دو دیدگاه مختلف در این رابطه

۱– رابطه ذاتی: این دیدگاه بر این باور است که پیوند لفظ با معنا از درون خود لفظ می جوشد، در واقع دلالت لفظ بر معنا دلالت ذاتی است و ناشی از هیچ عامل خارجی نیست

اشکال این نظریه: اگر رابطه لفظ با معنا ذاتی بود، اختلاف زبان ها وجود نمی داشت و همه افراد با هر زبانی، معنی کلمات را می فهمیدند

۲– دیدگاه وضع: رابطه میان لفظ و معنا به وسیله اولین فرد یا افرادی که آن زبان را پایه گذاری کرده اند به وجود آمده است

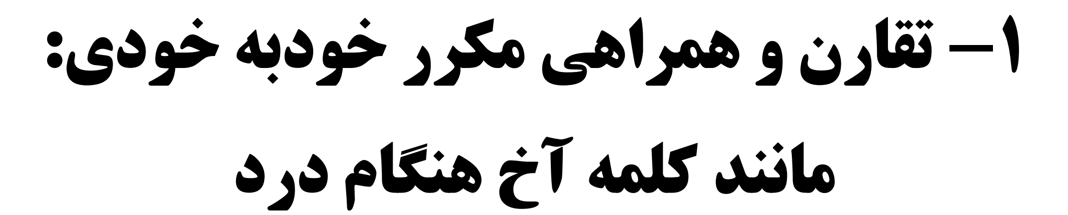
اشکال این نظریه: رابطه لفظ و معنا یک رابطه تکوینی و حقیقی است، چگونه با یک امر قراردادی وضع لفظ برای معنا توسط واضع، این رابطه حقیقی ایجاد شده است؟

منشأ رابطه لفظ و معنا

رابطه سببیت میان لفظ و معنا مطابق یکی از قوانین کلی حاکم بر ذهن انسان به وجود می آید: هر گاه در ذهن، تصور یک چیز با تصور چیز دیگری همراه شد، هر چند این همراهی اتفاقی باشد، در ذهن میان این دو تصور پیوند ایجاد می شود به طوری که تصور یکی از آن دو به تصور دیگری سببب می شود

دیدگاه صحیح

چگونگی پدید آمدن تقارن میان لفظ و معنا


۱– تقارن و همراهی مکرر خودبه خودی:
مانند کلمه آخ هنگام درد

۲– تقارن و همراهی آگاهانه: توسط واضع، یک لفظ برای یک معنا قرار داده می شود(وضع می شود) مانند پدری که نام علی را بر روی فرزند خود می گذارد

نتیجه و اثر وضع این است که: با شنیدن لفظ، آن معنایی که لفظ برای آن وضع شده است به ذهن تبادر می کند––> تبادر(یعنی سبقت گیری معنا به ذهن هنگام شنیدن یک لفظ) دلیل بر وضع است

درس دهم

انواع دلالت های لفظ

دلالت لغوی

دلالت لفظ بر معنایی که برای آن وضع شده است

دلالت تصوری

تصور کردن معنای لفظ، به مجرد تصور لفظ؛ که از هر متکلمی این لفظ صادر شود،کلام حاوی دلالت تصوری است

دلالت تصدیقی

زمانی که کلام از متکلم آگاهی نقل شود که قصد خطور معنا به ذهن شنونده را داشته باشد(تصدیقی اولی)

زمانی که متکلم قصد و اراده جدی از بیان کلام خود داشته باشد(تصدیقی ثانی)

اراده استعمالیه

اراده و قصد متکلم در خطور دادن معنا به ذهن شنونده(می تواند به صورت هذل یا شوخی هم باشد)

اراده جدیه

غرض و قصد جدی متکلم که او را وادار به سخن گفتن کرده است

تفاوت میان جملات خبری و انشایی

جملات خبری

برای نسبت تامی(میان فعل و فاعل) وضع شده که واقعیتی ثابت و مسلم شمرده می شود و گوینده فقط قصد خبر دادن از آن واقعیت را دارد

جملات انشایی

برای نسبت تامی(میان فعل و فاعل) وضع شده که متکلم اراده کرده آن را ایجاد کند

بنابراین: ما حتی در مواردی که انشا و اخبار با لفظ واحدی ادا می شود، باز از شنیدن لفظ در حالت اخبار، یک معنایی را تصور می کنیم و از شنیدن لفظ در حالت انشا یک معنای دیگری را در ذهن می آوریم

مانند لفظ (بعتُ):

اگر متکلم قصد ایجاد معامله ای را به سبب ادای این لفظ داشته باشد، نسبتی را که در این لفظ میان ماده و فاعل وجود دارد، در ذهن خود به عنوان چیزی تصور می کند که می خواهد آن را محق سازد و می گوید : بعتُ

و اگر قصد حکایت از یک واقعه خارجی را داشته باشد، نسبتی را که میان ماده فعل و فاعل موجود است، در ذهن خود به عنوان چیزی که سابقا در خارج تحقق پیدا کرده است و تمام شده حاضر می کند و می گوید: بعتُ

بنابراین: مدلول لغوی(تصوری) لفظ در حالت اخبار و انشا متفاوت است

نظر صاحب کفایه

مدلول تصوری جملات خبری و انشایی هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و تفاوت میان این دو جمله تنها مربوط به مرحله دلالت تصدیقی است

اگر شخص خبر دهنده لفظ (بعت) را به کار برد، قصد حکایت دارد

و اگر شخص انشا کننده لفظ (بعت) را به کار برد، قصد تحقق نسبت و ایجاد معامله را دارد

پس تفاوت در چگونگی قصد است وگرنه ذهن انسان از شنیدن این لفظ، فقط یک معنا را تصور می کند

نظر صاحب کفایه تنها در جاهایی درست که برای خبر و انشا از یک لفظ استفاده شود مانند بعت

اما در جاهایی که خبر و انشا، هر کدام جمله و صیغه خاص خود را دارند، وجدان عموم شاهد است که دلات تصوری مختلف دارند

جمله خبری برای معنایی وضع شده و مدلول لغوی آن ، اخبار و حکایت است و جمله انشایی برای معنای دیگری وضع شده و مدلول لغوی آن ایقاع و انشا است

درس یازدهم

عناصر لغوی در استنباط احکام شرعی

عناصر خاص: جنبه اختصاصی دارند، و در ارتباط با مسئله خاص فقهی هستند(احسان/ صعیداً)

عناصر مشترک: در همه جا به کار می آیند، در هر استدلال و مسئله فقهی

دلالت های مورد بحث در علم اصول

نمونه های عناصر لغوی مشترک

- صیغه امر: دلالت بر وجوب(و استحباب)
- صیغه نهی: دلالت بر حرمت(و کراهت)
- اطلاق
- ادات عموم
- ادات شرط

درس دوازدهم

نمونه های عناصر لغوی مشترک

۱–صیغه امر: دلالت بر وجوب(و استحباب)

۲–صیغه نهی: دلالت بر حرمت(و کراهت)

۳–اطلاق: دلالت بر شمول و فراگیری حکم

۴–ادات عموم: دلالت بر شمول و فراگیری حکم

۵–ادات شرط: دلالت می کند بر اینکه با نبود شرط، حکم شرعی هم وجود ندارد

۳–اطلاق

اگر در کلام، کلمه ای قید لفظی نداشته باشد، نداشتن قید دلیل بر شمول و فراگیری حکم است که اطلاق نامیده می شود

قرینه حکمت

شخص گوینده با کلام خود مقصود خود را بیان می کند، حال اگر سکوت کند و قیدی را در کلام خود نیاورد، از همین نیاوردن قید در کلام و سکوت او، اطلاق را کشف می کنیم که دلالت بر شمولیت و فراگیری حکم دارد

۴–ادوات عموم

اداتی مانند کل، جمیع، کافه و... در لغت برای دلالت بر عموم وضع شده اند.

بنابراین اگر شخصی بخواهد فراگیری و گستردگی دایره حکم خود را بفهماند، می تواند از ادات عموم استفاده کند

پس عموم و فراگیری حکم را به دو روش می توان نشان داد

به روش سلبی: یعنی به کمک اطلاق(و نیاوردن قید)

به روش ایجابی: یعنی با به کارگیری ادات عموم در جمله

آیا (ال) که بر سر جمع می آید، جزء ادات عموم است؟

دو نظریه در این زمینه مطرح است

۱–گروهی از اصولیون معتقدند که (ال) که بر سر جمع می آید جزء ادات عموم است––> کاربرد آن همانند ادات عموم است و فراگیری و شمول حکم را می رساند مانند الفقها

۲– گروهی دیگر از اصولیون معتقدند که جزء ادات عموم نیست––> کلمه ای مانند الفقها از طریق (ال)، فراگیری و شمول حکم را نمی رساند بلکه از طریق اطلاق و نیاوردن قید، شمول حکم فهمیده می شود



جملات شرطیه که متشکل از جمله شرطیه و جمله جزا هستند که به یکدیگر ربط دارند--> دلالت می کند بر این که با نبود شرط، جمله شرطیه (حکم شرعی) نیز وجود ندارد

مثال: اذا زالت الشمس فصلِّ/ اذا احرمت للحج فلاتطیب

جمله شرطیه دو مدلول دارد

مدلول ایجابی: یعنی وجود جزا هنگام وجود شرط (منطوق)

مدلول سلبی: نبود جزا هنگام نبود شرط(مفهوم)

قاعده کلی: هر گونه ادات لغوی که بر مقید و محدود کردن حکم دلالت کند، مفهوم دارد

ادات غایت

مانند: صم حتی تغیب الشمس

ادات غایت دلالت دارد بر اینکه با تحقق غایت، حکمی وجود ندارد——> ادات غایت نیز مفهوم دارد

جمله وصفیه

مانند : اکرم الفقیر العادل (اکرم: حکم / الفقیر: موضوع / العادل: صفت)

قید العادل، قید حکم نیست، بلکه موضوع را قید زده است——> باعث محدود شدن حکم نمی شود——> جملات وصفیه مفهوم ندارند

درس سیزدهم: حجیت ظهور

۱– ظهور لفظ در یک معنای معین(در مرحله دلالت تصوری)

برای پی بردن به مقصود گوینده
از دو ظهور کمک می گیریم

۲– ظهور حال گوینده: حال متکلم نشان می دهد که همان معنایی مد نظر دارد که از معنای لغوی لفظ فهمیده می شود

حجیت ظهور
(اصاله الظهور)

ظاهر حال متکلم نشان می دهد که مراد و مقصود او، همان چیزی است که کلام او می فهماند

دلیل حجیت ظهور

۱- تاریخ گواهی می دهد که سیره صحابه پیامبر (ص) و اصحاب امامان(ع) عمل به ظواهر کتاب و سنت بوده است و برای فهم کتاب و سنت، ظهور را مبنا قرار می دادند

۲- این رفتار را پیشوایان معصوم می دیدند و می شنیدند و به آن اعتراضی نمی کرده و رد نمی کردند---> همین عدم رد آن ها، نشانگر صحت این کار از نظر شرع بوده است

موارد تطبیق قاعده حجیت ظهور

حالت اول: لفظ در لغت فقط یک معنا دارد: قاعده حجیت ظهور اجرا می شود

حالت دوم: لفظ دارای چند معناست(مشترک لفظی): قاعده حجیت ظهور قابل اجرا نیست

حالت سوم: لفظ دارای معنای حقیقی و مجازی است:

قاعده حجیت ظهور طبق معنای حقیقی و مجازی اجرا می شود

تعریف قرینه: هر چیزی در کلام که موجب می شود ظهور کلمه دیگر از بین برود را قرینه گویند، و به آن کلمه دیگر ذوالقرینه گویند

انواع قرینه

قرینه متصل: هر چیزی که همراه با ذوالقرینه در یک جمله یا دو جمله متصل به هم قرار گیرد و ظهور آن را از بین ببرد

قرینه منفصل: همراه و پیوسته ی به کلام نیست و جدای از آن ذکر می شود

نکته مهم: ظهور قرینه بر ظهور ذوالقرینه مقدم می شود

درس چهاردهم

۱–تواتر

۲– اجماع و شهرت

۳– سیره متشرعه

۴– خبر واحد ثقه

اثبات صدور دلیل شرعی از جانب معصوم

تواتر

شمار زیادی از راویان، کلامی را از معصوم نقل کنند به گونه ای که کثرت جمعیت آن ها، ما را از شک و شبهه در آورده و احتمال کذب یا اشتباه همه آنها را با هم مردود بدانیم

نکته

۱– در تواتر از طریق تراکم احتمالات و تجمع قرائن، به صحت آن روایت علم حاصل می شود

۲–چون تواتر، علم آور است—–> حجت است
و نیازی نیست که شارع آن را حجت قرار دهد

اجماع

اتفاق نظر **جمیع** علما بر یک فتوای معین(مانند فتوای فقها در وجوب خمس معدن)

شهرت

اتفاق نظر **اکثریت** علما بر یک فتوای معین

نکته

فقها در این مسئله معین، فتوایی داده اند که در میان ادله شرعی، دلیلی برای آن یافت نمی شود

در صورتی که از اجماع و شهرت، **علم** به حکم شرعی حاصل شود، معتبرند در غیر این صورت فاقد اعتبار هستند

سیره متشرعه

رفتار همگانی دین مداران در زمان معصومین علیهم السلام(مانند اینکه همه آن ها در روز جمعه، به جای نماز جمعه، نماز ظهر به جا می آوردند)

نکته

این رفتار همگانی متشرعین، نشان می دهد که سلوک و رفتار آنان در عصر حضور معصوم، قرینه و نشانه ای است بر اینکه بیانی از شارع در تأیید آن رفتار وارد شده است

– اجماع اتفاق قولی است از جانب فقها بر یک مسئله خاص فقهی

– سیره متشرعه اتفاق عملی است از جانب دین داران زمان معصوم

خبر واحد ثقه

در مقابل خبر متواتر قرار دارد و منظور خبری است که علم آور نباشد. چنان چه خبر دهنده(راوی، مخبر) ثقه و مورد اعتماد باشد، خبر او حجت است و به آن عمل می کنند در غیر این صورت حجت نیست

نکته

حجیت خبر ثقه به حکم شرع است ، نه عقل

چون: خبر ثقه یقین آور(علم آور) نیست(بلکه ظنی است) تا حجیت آن بر اساس قطع و به حکم عقل باشد

ادله اثبات حجیت خبر واحد

۱– آیه قرآن: یا ایهاالذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ بنبأ فتبیّنوا

نحوه دلالت آیه قرآن بر حجیت خبر واحد:
منطوق جمله شرطیه: بررسی و تحقیق در صورتی که شخص خبر دهنده فاسق باشد، واجب است
مفهوم جمله شرطیه: بررسی و تحقیق در صورتی که شخص خبر دهنده غیر فاسق(یعنی ثقه و مورد اعتماد) باشد، واجب نیست–––< سخن او حجیت است

۲– اعتماد سیره متشرعه و عموم عقلا به خبر ثقه و عمل بر طبق آن

همین عمل کردن آنان به خبر ثقه، و نیز عدم رد از جانب شارع، دلیل بر این است که خبر ثقه نزد شارع حجت بوده است

درس پانزدهم

دلیل شرعی غیر لفظی

فعل معصوم

۱– انجام دادن کاری توسط معصوم:
دلالت بر **جواز** آن کار دارد

۲– ترک کردن کاری توسط معصوم:
دلالت بر **عدم وجوب** آن کار دارد

۳–انجام دادن کاری به قصد اطاعت از خداوند: دلالت بر مطلوب بودن آن عمل دارد(واجب یا مستحب)

تقریر معصوم

نکته

۱– فعل معصوم به تنهایی دلالت بر وجوب یا حرمت نمی کند

۲– راه اثبات فعل معصوم، همان راه های اثبات دلیل شرعی لفظ است(تواتر، اجماع، شهرت و...)

تقریر معصوم

۱– سکوت معصوم در برابر یک عمل خاص: مثال: شخصی جلو معصوم، مسح را به صورت وارونه بکشد و معصوم سکوت کند

۲– سکوت معصوم در برابر رفتار همگانی عُقلا: مثال: گرایش عقلا در عمل به حیازت مباحات و سکوت معصوم در برابر آن ها

سیره عقلا

گرایش فراگیر عقلا به یک رفتار خاص است که دین در پیدایش آن گرایش، دخالتی ندارد مانند گرایش همگانی مردم در اعتماد به ظاهر کلام گوینده (حجیت ظاهر)

تفاوت سیره عقلا و سیره متشرعه

۱– سیره عقلا، گرایش فراگیر عقلا به یک رفتار خاص است که دین در آن نقشی ندارد، اما سیره متشرعه رفتار همگانی دینداران به یک عمل خاص است که نشان از یک بیان شرعی از جانب معصوم دارد

۲– سیره عقلا + سکوت معصوم در برابر آن، دلالت بر حکم شرعی از جانب معصوم دارد اما
سیره متشرعه به تنهایی دلالت بر حکم شرعی از جانب معصوم دارد

درس شانزدهم: دلیل عقلی

روابط عقلی

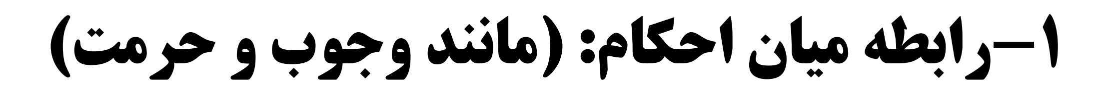
تضاد: مانند سیاهی و سفیدی

لازم و ملزوم: مانند آتش و گرما

یا سبب و مسبب

تقدم و تاخر رتبی: مانند حرکت دست و چرخاندن کلید

دسته بندی روابط در عالم تشریع



۱–رابطه میان احکام: (مانند وجوب و حرمت)

۲– رابطه میان حکم و موضوع آن: (مانند وجوب حج که مشروط به شخص مستطیع است)

۳– رابطه میان حکم و متعلق آن: (مانند وجوب نماز و انجام دادن نماز و توسط شخص)

۴– رابطه میان حکم و مقدمات آن: (مانند وجوب نماز و وضو)

۵–روابط موجود درون یک حکم: (در جایی که حکم شرعی دارای اجزای متعددی است است مانند وجوب نماز)

۶– روابط میان حکم و امور دیگر خارج از عالم تشریع: (مانند ارتباط بین حکم شرعی و حکم عقلی(عقل: ظلم قبیح است، شرع: ظلم حرام است))

روابط میان احکام

رابطه تضاد میان وجوب و حرمت

- انجام همزمان دو عمل، یکی واجب و دیگری حرام امکان پذیر است
- محال است همزمان یک عمل هم واجب باشد و هم حرام

سوال

عملی که ذاتاً واحد است، اما عرضاً متعدد است، یعنی به لحاظ وجود خارجی یکی است اما به اعتبار ذهنی متعدد است، آیا تعلق ۲ حکمِ مختلف به این عملِ واحد امکان پذیر است؟ مانند وضو با آب غصبی

دو دیدگاه اصولیون در این زمینه

دیدگاه اول
نظریه امکان اجتماع امر و نهی

به ذات عمل کاری ندارد، بلکه عنوان عمل مهم است، چون عنوان و وصف در ذهن، متعدد است، پس گویا از مکلف دو عمل مختلف سر زده است

دیدگاه دوم
نظریه امتناع اجتماع امر و نهی

خود اوصاف و عناوین ذهنی متعلق احکام شرعی نیستند، بلکه ذات عمل ملاک است، اگر ذاتاً در خارج یک عمل واحد وجود داشته باشد، نمی تواند بیشتر از یک حکم شرعی نیز بپذیرد

استدلال دو گروه از اصولیون

دیدگاه اول
نظریه امکان اجتماع امر و نهی

چون احکام شرعی، اشیاء خارجی نیستند، بلکه اموری هستند که شارع در نزد خود آن ها را ملاحظه کرده است بنابراین به صورتهای ذهنی تعلق می گیرد و مستقیماً متعلق به واقعیت خارجی نیستند

دیدگاه دوم
نظریه امتناع اجتماع امر و نهی

هر چند احکام شرعی به عناوین و صورت های ذهنی تعلق می گیرد، ولی در واقع این **خود عمل** است که متعلق حکم شرعی واقع می شود

نتیجه این دو دیدگاه

اگر تعدد عنوان ها، ناشی از تعدد واقعیت خارجی باشد و تکثر در وجود را نشان دهد، تعلق امر به یک عنوان، و نهی به عنوان دیگر امکان دارد
و اگر این تعدد صرفاً در عالم صورت و ذهن باشد، چنین امری ممکن نیست

آیا حرمت مستلزم بطلان است؟

حرمت در معاملات

باعث بطلان معامله نمی شود: چون حرمت با صحت تضاد ندارد، می تواند معامله ای حرام باشد، اما در صورت انجام، اثر معامله صورت می پذیرد مانند: معامله در حال اعتکاف

حرمت در عبادات

باعث بطلان عبادت می شود: چون عبادت در صورتی صحیح است که به قصد قربت انجام شود و با عبادتی که حرام است نمی توان قصد قربت کرد، پس این عبادت باطل است: مانند حرمت روزه ی عید فطر، حرمت نماز حائض

درس هفدهم: دلیل عقلی ۲

روابط میان حکم و موضوع

در مورد حکم دو مطلب وجود دارد

جعل حکم: ثبوت حکم در شریعت/ تشریع حکم از سوی خداوند

فعلیت حکم: ثبوت حکم بر عهده مکلف

تعریف موضوع حکم

به مجموع چیزهایی که **فعلیت حکم** متوقف بر آن هاست، موضوع حکم می گویند

مثال

حکم: وجوب روزه ماه رمضان

موضوع: **مکلفی** که در ماه رمضان **مسافر** و **مریض** نباشد

نتیجه

وجود حکم بر وجود موضوع خود توقف دارد

به عبارتی دیگر: حکم نسبت به موضوع خود، **تأخر رتبی** دارد

از ارتباط میان حکم و موضوع آن، چند قاعده اصولی نتیجه می شود:

قاعده: حکم نمی تواند موضوع خود را بسازد (به عبارتی دیگر: موضوع حکم نمی تواند مسبب همان حکم باشد)

مثال

«علم به حکم» نمی تواند موضوع حکم باشد

چون: منجر به دور می شود: حکم : متوقف بر موضوع

موضوع(که علم به حکم است): متوقف بر حکم

نتیجه

احکام شرعی فقط متعلق به افرادی که عالم به حکم هستند، نمی باشد، بلکه شامل همه مکلفین(چه عالم به حکم چه جاهل به حکم) می شود و در حق همه آن ها فعلیت دارد

تعریف متعلق حکم

عملی که مکلف، به سبب آن که وجوب متوجه اوست، به جا می آورد

مثال

حکم: وجوب روزه ماه رمضان

موضوع: مکلفی که در ماه رمضان مسافر و مریض نباشد

متعلق: روزه گرفتن

نتیجه

متعلق به سبب حکم ایجاد می شود(تا حکم نباشد، متعلق وجود ندارد)

حکم به سبب موضوع ایجاد می شود(تا موضوع نباشد، حکمی وجود ندارد)

درس هجدهم: دلیل عقلی ۳

روابط میان حکم و مقدمات

انواع مقدمه

مقدمه وجوب: مقدماتی که در پیدایش **موضوع** حکم نقش دارند

مثال: کسب درآمد، استطاعت حاصل کردن برای حج

مقدمه واجب: مقدماتی که در ایجاد متعلق حکم نقش دارند

مثال: سفر رفتن برای کسی که حج بر او واجب شده/ وضو گرفتن برای کسی که نماز خواندن بر او واجب شده است

سلسله مقدمات وجوب

حکم: وجوب حج ---> استطاعت مالی ---> جمع کردن مال ---> اشتغال به کار

سلسله مقدمات واجب

حکم: وجوب حج ---> سفر رفتن ---> گرفتن بلیط ---> رفتن به دفتر هواپیمایی

انواع واجب

واجب نفسی: وجوب مستقلی دارد مانند نماز

واجب غیری: برای واجب دیگری، واجب شده است مانند وضو برای نماز

دو دیدگاه در مورد مقدمه واجب

از نظر **شرعی** واجب است: مقدمه واجب، شرعاً واجب است

از نظر **عقلی** واجب است: آن چه شرعاً واجب شده(مانند نماز) خود حکم است، و مکلف به حکم عقل، خود را موظف به انجام مقدمات آن می داند(وضو)

نظر صحیح

مقدمه واجب، از نظر عقل واجب است---> چون حکم شارع به وجوب مقدمه در این حالت، هیچ فایده و وجهی ندارد

رابطه های درونی یک حکم

گاهی وجوب به عملی تعلق می گیرد که چند جزء دارد مانند وجوب نماز که اجزاء متعددی دارد(سجده، رکوع، تشهد، سلام ....)

به وجوب آن عمل مرکب، **وجوب استقلالی** گفته می شود
به وجوب هر یک از اجزاء آن عمل مرکب، **وجوب ضمنی** گفته می شود

نتیجه

میان وجوب های ضمنی درون یک حکم---> رابطه تلازم برقرار است، یعنی هر گاه یکی از آن ها ساقط شود، به علت تلازمی که میان آنهاست، سقوط بقیه اجزاء نیز حتمی است

درس نوزدهم: اصول عملی۱

اصول عملی

ادله ای که به هنگام فقدان ادله محرزه به کار می آید

به عبارت دیگر: اصول عملیه به گونه ای است که به صورت یک قانون کلی، در هر جایی که حکم اولی مجهول باشد، به کار می آید و وظیفه عملی انسان را مشخص می کند

سوال

در قبال یک حکم مجهول(تکالیف مشکوک)، آیا احتیاط کردن لازم است؟ یا خیر

دو نظریه در مورد تکالیف مشکوک

نظریه مشهور اصولیون: مکلف در برابر تکالیف مشکوک، به حکم عقل، **وظیفه ای ندارد**(لازم نیست احتیاط کند) چون از نظر عقل قبیح است که مولا مکلف را به خاطر مخالفت با تکالیفی که مشکوک است(و علم به آن ندارد)، عقاب و مجازات کند

نظریه شهید صدر: اصل اولی در مورد تکالیف مشکوک به حکم عقل، **احتیاط کردن** است یعنی عملی که احتمال می دهیم حرام است، ترک کنیم و عملی که احتمال می دهیم واجب است، انجام دهیم مگر این که با **یک دلیل** ثابت شود که مولا راضی به ترک کردن احتیاط در این موارد مشکوک است

توضیح نظریه شهید صدر

مقدمه

سوال۱: چرا باید از شارع مقدس اطاعت کرد؟ منشأ این وجوبِ اطاعتِ از شارع چیست؟

جواب: عقل انسان، به وجوب اطاعت از شارع حکم می کند، عقل می گوید خداوند مولی و خالق بندگان است و بندگان به حکم بندگی باید مطیع او باشند تا حق مولویت خدا را از این طریق بتوانند ادا کنند

تذکر: اطاعت و فرمانبری بندگان از خداوند به حکم شرع نیست، چون اگر اینگونه بود، یک سوال دیگر مطرح می شد که چرا باید فرمان خداوند را درباره انجام اوامرش اطاعت کنیم؟ و... و تسلسل لازم می آید که باطل است

توضیح نظریه شهید صدر

مقدمه

سوال۲: محدوده ی حق الطاعه خداوند بر بندگان چقدر است؟ آیا عقل قائل است که محدوده ی حق الطاعه خداوند نسبت به تکالیف معلوم است، یا تکالیف محتمل هم در دایره حق الطاعه خداوند قرار می گیرد؟

شهید صدر معتقد است که حق الطاعه خداوند شامل تکالیف احتمالی هم می شود و در نتیجه اصل در هر تکلیف احتمالی---> احتیاط است مگر این که با یک دلیل ثابت شود که تکلیف احتمالی در نظر شارع آن اندازه اهمیت ندارد که مکلف را وادار به احتیاط کند

قاعده عملی اولی/ اصل احتیاط(اصل اشتغال)

در موارد شک در تکلیف، به حکم عقل، احتیاط کردن واجب است و درصورتی می توان از این اصل دست برداشت که دریابیم شارع به ترک احتیاط راضی است

توضیح نظریه مشهور اصولیون

قاعده قبح عقاب بلابیان یا برائت عقلی

طبق نظر مشهور اصولیون، اصل اولی در مقابل تکالیف محتمل، به حکم عقل، برائت است، یعنی انسان فقط در برابر تکالیفی که علم و یقین به آن ها دارد مسئولیت دارد و در مقابل تکالیفی که احتمال تکلیف می دهد وظیفه ای ندارد و بر مولا قبیح است که بخواهد بنده را به خاطر ترک وظیفه در این موارد محتمل، عقاب کند

دلیلی که مشهور اصولیون برای صحت این قاعده خود می آورند

مشهور اصولیون به سیره عقلا استشهاد می کنند: اگر شخصی برای خود عبدی داشته باشد و از او چیزی طلب کند، بر عبد لازم است آن را انجام دهد اما اگر عبد به خواسته مولی علم پیدا نکرد، هر چند واقعا مولا آن چیز را طلب کرده بود، عرف مردم و عقلا می گویند که عبد مسئولیتی ندارد و اگر بخواهد مولا، این عبد را عقاب کند، قبیح است(بنابراین بر شارع هم قبیح است که بندگان را به خاطر تکالیفی که علم به آن ندارند، عقاب کنند)

برای این که درستی یا نادرستی کلام مشهور اصولیون روشن شود، و اینکه آیا واقعا از نظر عقل قبیح است که مولا بندگان را در صورت مخالفت با تکالیف محتمل عقاب کند یا نه، لازم است محدوده حق الطاعه مولا را بررسی کنیم

محدوده حق الطاعه مولا

شامل هم تکالیف معلوم، و هم تکالیف احتمالی (مشکوک) می باشد

بنابراین: عقاب کردن بنده در صورت مخالف با این تکالیف مشکوک از سوی خداوند، قبیح نیست، زیرا در حق مولای خود کوتاهی کرده است بنابراین مستحق عقاب است

از طرفی دیگر، قیاس مولا با عرف عقلا، قیاس مع الفارق است چون حق مولویت مولا، بسیار سنگین است اما در عرف مردم، این حق مولویت برای مولای زمینی اینقدر سنگین نیست بنابراین حق الطاعه خداوند با حق مولای زمینی اصلا قابل مقایسه نیستند

قاعده عملی ثانوی

قاعده عملی اولی(اصل احتیاط)، به حکم شارع، جای خود را به یک قاعده عملی ثانوی به نام اصل برائت شرعی می دهد که می گوید: احتیاط در موارد شک در تکلیف لازم نیست

دلیل

۱- آیات قرآن، مانند: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
توضیح: رسول نمونه ای از بیان و دلیل است، و آیه شریفه بیان می کند که بدون دلیلِ بر تکلیف، عقابی در کار نیست، بنابراین در صورتی که بنده علم به تکلیفَ نداشته باشد و تکلیف را ترک کند، عقابی متوجه او نمی شود

۲- روایت نبوی: رفع عن امتی...ما لایعلمون

هر تکلیفی که امت به آن علم پیدا نکرده(مشکوک است)، از او برداشته شده است(عقاب ندارد)

شبهه وجوبی

شک در وجوب یک تکلیف را شبهه وجوبی می گویند. مثال: شک در وجوب دعا کردن هنگام رؤیت هلال ماه

شبهه تحریمی

شک در حرمت یک تکلیف را شبهه تحریمی می گویند. مثال: شک در حرمت استعمال دخانیات

شبهه حکمی

شک در جعل تکلیف را شبهه حکمی می گویند. مثال: شک در اینکه آیا نماز عید واجب است یا خیر

شبهه موضوعی

شک در موضوع حکم را شببه موضوعی می گویند. مثال: مکلف علم به وجوب حج دارد، اما شک دارد که مستطیع است یا خیر

درس بیستم: اصول عملی ۲

علم تفصیلی

علمی که هیچ شکی در آن راه ندارد: علم به وجوب نماز صبح

علم اجمالی

علم به یک جامع، و شک به عدد اطراف آن: علم به وجوب نماز در ظهر روز جمعه و شک در وجوب نماز ظهر یا وجوب نمازجمعه

شک بدوی

شک ابتدایی و شک ساده که هیچ علمی به همراه آن نیست: شک در وجوب نماز عید در زمان غیبت


شک بدوی
مجرای اصل برائت است
شک مقرون به علم اجمالی
مجرای اصل احتیاط است

اجرای قاعده برائت

۱–در **هر دو طرف** علم اجمالی: محال است

چون : منجر به ترک هر دو طرف می شودف و این امر با حجیت قطع به وجوب یکی از آن دو امر، ناسازگار است

۲–در **یک طرف** علم اجمالی: محال است

چون : دلیلی برای ترجیح دادن یک طرف بر دیگری نداریم

نتیجه

اصل برائت در هیچ طرف از اطراف علم اجمالی جاری نمی شود--->
احتیاط کردن در هر دو طرف علم اجمالی لازم است و همین احتیاط در هر دو طرف علم اجمالی، معنای منجزیت علم اجمالی است

شبهه حکمی

مثال علم اجمالی

علم به وجوب نماز در ظهر جمعه

شک درنماز ظهر

شک در نماز جمعه

شبهه موضوعی

مثال علم اجمالی

علم به افتادن قطره خون در ظرف

شک در نجاست ظرف یک

شک در نجاست ظرف ۲

درس ۲۱: اصول عملی ۳

انحلال علم اجمالی

در صورتی که در یک مسئله، علم اجمالی داشته باشیم(مثلا علم به نجاست یکی از دو ظرف) و سپس به واسطه یک عامل خارجی، علم به نجاست یک از آن دو پیدا کنیم، در این صورت علم اجمالی ما منحل شده و به علم تفصیلی در یک طرف، و شک بدوی در طرف دیگر تبدیل می شود(بنابراین در طرفی که شک بدوی داریم، قاعده برائت جاری می شود و در طرفی که علم تفصیلی داریم، طبق وظیفه عمل می کنیم)

دوران بین اقل و اکثر

ممکن است به عملی مانند نماز که چند جزء دارد، وجوب شرعی تعلق بگیرد و مکلف بداند که این عمل دارای ۹ جزء معین است و شک می کند که آیا جزء دهمی دارد یا نه---> وظیفه عملی مکلف در این حالت چیست؟

نظر اصولیون در این مورد

دیدگاه اول

این مورد، در قلمرو قاعده عملی اولی است و باید احتیاط کرد، چون شک در جزء دهم، همراه با علم اجمالی است و مکلف می داند که شارع عمل مرکبی را واجب کرده ولی نمی داند آن عمل، مرکب نه جزئی است یا مرکب ده جزئی

دیدگاه دوم

شک در وجوب جزء دهم، شک ابتدایی است که همراه با علم اجمالی نیست چون این علم اجمالی منحل شده است به: علم تفصیلی مکلف به وجوب نه جزء نماز و شک در وجوب جزء دهم--> در جزء دهم برائت جاری می شود

قول صحیح

در مورد چیزی که از اجزای معلومِ واجب نیست، و شک داریم که آیا واجب است یا نه، باید برائت جاری کرد